



متن خوانی اخلاق نیکوماخوس ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اروین (Terence Irwin)

دکتر محسن جوادی



خانه اخلاق پژوهان جوان

جلسه دوم - ۱۸ اردیبهشت ۹۵

پیاده‌سازی: فاطمه شریفیان

ویراست: زینب صالحه

اگرچه در متن اخلاق و سیاست ارسطو، از معاد و شریعت به ظاهر چیزی گفته نشده، اما معنایش این نیست که از معنای دینی در اخلاق استفاده نکرده است، بلکه اخلاق وی پر از معنای دینی است. به یک معنا خدا در اخلاق ارسطو حضور فراوانی دارد....

از متن



بررسی نسبت سیاست و اخلاق، و غایات آنها

کتاب اول، chapter ۲

واژگان کلیدی: سیاست، اخلاق، غایت، خیر بشر

2

[The Highest Good and Political Science]

§1 Suppose, then, that the things achievable by action have some end that we wish for because of itself, and because of which we wish for the other things, and that we do not choose everything because of something else—for if we do, it will go on without limit, so that desire will prove to be empty and futile. Clearly, this end will be the good, that is to say, the best good.*

20

1

Book 1, Chapter 2 §2

ARISTOTLE

1094a §2 Then surely knowledge of this good also carries great weight for [determining the best] way of life; if we know it, we are more likely, like archers who have a target to aim at, to hit the right mark.* §3 If so, we should try to grasp, in outline at any rate, what the good is, and which is its proper science or capacity.

§4 It seems proper to the most controlling science—the highest ruling science.* §5 And this appears characteristic of political science.

1094b §6 For it is the one that prescribes which of the sciences ought to be studied in cities, and which ones each class in the city should learn, and how far; indeed we see that even the most honored capacities—generalship, household management, and rhetoric, for instance—are subordinate to

5 it. §7 And since it uses the other sciences concerned with action,* and moreover legislates what must be done and what avoided, its end will include the ends of the other sciences, and so this will be the human good. §8 For even if the good is the same for a city as for an individual, still the good of the city is apparently a greater and more complete good to acquire and preserve. For while it is satisfactory to acquire and preserve the good even for an individual, it is finer and more divine to acquire and preserve it for a people and for cities.* And so, since our line of inquiry seeks these [goods, for an individual and for a community], it is a sort of political science.*

§1 Suppose, then, that the things achievable by action have some end that we wish for because of itself, and because of which we wish for the other things, and that we do not choose everything because of something else—for if we do, it will go on without limit, so that desire will prove to be empty and futile. Clearly, this end will be the good, that is to say, the best good.”

فرض کنید چیزهایی که عملی‌اند، یعنی می‌توان به آنها عمل کرد و انجامشان داد، غایتی دارند. کارهایی هستند که اساساً نمی‌توان آنها را انجام داد؛ مانند پرواز کردن، ولی برخی کارها achievable by action هستند. ارسطو می‌گوید فرض کنید هر کدام از این کارها غایتی دارند و ما آنها را برای خودشان می‌خواهیم. قبلاً هم گفته شد که بعضی چیزها را برای خودشان می‌خواهیم و بعضی چیزها را برای رسیدن به غایت دیگری می‌خواهیم؛ یعنی مطلوبیت وسیله‌ای دارند نه مطلوبیت ذاتی. فرض کنید چیزهایی هستند که ما آنها را برای خودشان می‌خواهیم و سایر چیزها را برای آنها. مسلماً نمی‌شود هر چیزی را برای چیز دیگری خواست. چون تسلسل رخ می‌دهد و معنا ندارد و باید در جایی توقف کنیم و یک چیزی را برای خودش بخواهیم. در جلسه گذشته گفتیم که برخی گفته‌اند ارسطو با گفتن اینکه هر چیزی غایتی دارد و چیزی وجود دارد که غایت همه چیز است، مغالطه می‌کند، ولی برخی گفته‌اند مغالطه نمی‌کند، هر چند در این استدلال هم مشکلی وجود دارد که توضیح خواهیم داد. نمی‌توانیم این مطلوبیت غیری را در خصوص همه چیز صادق بدانیم، بلکه باید در جایی به مطلوبیت ذاتی برسیم تا تسلسل روی ندهد و میل ما عقیم و بی‌ثمر نباشد و متعلق داشته باشد. میل کردن باید محدودیت داشته باشد تا معنا پیدا کند و satisfy شود. یعنی میل کردن باید وجهی داشته باشد تا معنادار شود و غایت‌ها در جایی متوقف شوند. چیزی که غایت‌ها در آن متوقف می‌شوند ارزش ذاتی دارد.

برخی این استدلال را نقد کرده‌اند. چون چیزی شبیه به آن مغالطه، هر چند کم‌رنگ‌تر، در اینجا وجود دارد. ارسطو می‌خواهد بگوید چیزی هست که پایان همه تمایلات و خواسته‌های ما است و باید نقطه انتها باشد. چون اگر نباشد میل‌های ما حد یقینی نخواهد داشت و بی‌وجه و بی‌فایده خواهد بود. اما کسانی، از جمله اروین، اشکال کرده‌اند و گفته‌اند این معنایش این نیست که یک چیز وجود دارد که تمام‌کننده است، ممکن است کسی بگوید تکثری وجود دارد؛ یعنی ممکن است چیزهای مختلفی وجود داشته باشند که متعلق میل ما قرار گیرند و در نتیجه میل‌های ما بی‌فایده نباشد و مفید باشد. یعنی چند چیز مختلف به امیال معنا دهد نه یک چیز. ممکن است هر مسیری غایتی داشته باشد. این لزوماً به این معنا نیست که همه غایات به یک نقطه منتهی شوند. چیزی که برای اخلاق و ارسطو مهم

است نهایتاً رسیدن به یک غایت است. وی همیشه هم از این تعبیر استفاده می‌کند که «یک خیر» وجود دارد، هر چند در توضیح می‌گوید ما به چند خیر می‌رسیم. یعنی از سخن اولیه کمی دست می‌کشد و می‌گوید هر حرفه (craft) و علمی غایتی دارد و برخی از آنها غایات وسیله‌ای هستند. اما در اینجا می‌گوید غایاتی داریم که فی‌نفسه خواسته می‌شوند. در عین حال ممکن است این غایات متکثر باشند نه یکی. اگر امیال در جایی متوقف نشوند عقیم و خالی خواهند شد. منظور این نیست که میل خالی خواهد بود؛ میل هست ولی متعلقش حاصل نخواهد شد.

در انتهای این بند می‌گوید: «این غایت همان خیر و در واقع بهترین خیر است». این همان چیزی است که گفتم بسیاری از شارحان و منتقدان گفته‌اند مغالطه است. وی صریحاً نتیجه می‌گیرد که end همان the good است. good با علامت تعریف the یعنی همان چیزی که ما می‌خواهیم راجع به آن سخن بگوییم؛ یعنی سعادت. وقتی می‌گوید the good حالت مغالطه‌ای پیدا می‌کند.

ارسطو می‌گوید هدف سعادت است و سعادت وابسته به فضایل است، اما اینکه فضایل چیست، در جاهای دیگری بحث می‌شود. مثلاً ارسطو جزئیات فضایل را در خطابه بحث می‌کند. در اخلاق نیکوماخوس به نحو کلی بحث می‌کند و وارد جزئیات هنجاری نمی‌شود

چون تا اینجا می‌گفت غایاتی وجود دارند که فی‌نفسه خواسته می‌شوند و اینها میل‌ها را از حالت تهی بودن خارج می‌کنند. تا اینجا استدلالش منطقی است، ولی در اینجا گذری غیرمنطقی می‌کند و می‌گوید معلوم شد که غایتی وجود دارد که خیر مطلق است و همه آن را می‌خواهند و همه^۱ تمایلات را معنا می‌کند. این همان چیزی است که

گفتم برخی نقد کرده‌اند. شاید در ظاهر مغالطه باشد ولی نهایتاً برای آن استدلال می‌آورد. به تدریج که در خوانش متن پیش برویم این نکته روشن می‌شود. در ابتدای بحث به گونه‌ای سخن گفت که گویی برای هر حرفه و دانشی غایتی وجود دارد ولی در اینجا می‌کوشد نشان دهد که این غایات محدودترند و به این گستردگی نیستند.

□۲ Then surely knowledge of this good also carries great weight for I determining the best] way of life; if we know it, we are more likely, like archers who have a target to aim at, to hit the right mark.”

تا اینجا ارسطو گفت که خیری وجود دارد. این متافیزیک قضیه است، اما چه فایده‌ای برای من دارد که این خیر را فرا بگیرم؟ معرفت (knowledge)^۱ به این خیر چه فایده‌ای دارد؟ می‌گوید معرفت این خیر کمک فراوانی به ما

^۱ knowledge در انگلیسی ترجمه مبهمی از چند اصطلاح ارسطویی است؛ گاه به جای «اپیستمه» به کار می‌رود و گاه به جای «گنوستیک»؛ یعنی انواع معرفت را شامل می‌شود و تعبیر مطلق است. در واقع اعم از معرفت استدلالی و شهودی است.

می‌کند. اگر ما این خیر را بشناسیم، مطمئناً شناخت آن تأثیر فراوانی دارد و نقش چشمگیری در مشخص کردن بهترین شیوه زندگی ایفا می‌کند. یعنی به ما کمک می‌کند بهترین شیوه زندگی را بیابیم. مطمئناً شناخت این خیر برای ما در فهم و مشخص کردن بهترین شیوه زندگی تأثیر دارد. چون اگر نتوانیم غایت و خیر نهایی را، که امیال ما را معنادار می‌کند، تشخیص دهیم، نمی‌توانیم بهترین شیوه زندگی را بفهمیم. ممکن است مسیریایی را در دوره حیاتمان انتخاب کنیم که به بیراهه می‌روند. ارسطو سپس مثال می‌زند و می‌گوید اگر آن خیر را بشناسیم به احتمال زیاد، مانند تیراندازهایی که هدفشان مشخص است، به هدفمان خواهیم رسید. وی واژه target را در اینجا به کار می‌برد که مجازاً معنای هدف پیدا می‌کند. چون اصل آن به معنای چیزی است که به سمت آن تیراندازی می‌کنند. البته این چیز از قبل مشخص است و تیرانداز تمرکز می‌کند تا تیرش را به آن بزند. در اخلاق، سیاست و فعالیت‌های تدبیری نیز چنین چیزی در میان است. اگر شخص هدف را خوب مشخص کند به احتمال زیاد به غایت می‌رسد. وی تعبیر «به احتمال خیلی زیاد» را به کار می‌برد. چون لزوماً شناخت هدف سبب اصابت به آن نمی‌شود. برای اینکه تیر اصابت کند، باید چیزهای دیگری هم وجود داشته باشد، فقط target نیست که تعیین‌کننده است. این نگاه ارسطویی در اخلاق است که با نگاه افلاطونی تفاوت‌هایی دارد. ممکن است کسی خوب هدف را تشخیص دهد و حتی نقشه خوبی هم برای رسیدن به هدف داشته باشد، ولی به هر دلیلی به آن اصابت نکند. مثلاً شاید امیال و شهوات مانع شوند و اجازه ندهند. بدین ترتیب وی دلیل ادامه بحث و فلسفه خواندن اخلاق (ethics) و سیاست (politics) را بیان می‌کند و می‌گوید ما می‌خواهیم هدفی داشته باشیم و هرچه این هدف را روشن‌تر و واضح‌تر کنیم احتمال بیشتری دارد که به آن برسیم؛ البته نه به این معنا که لزوماً می‌رسیم. چون دانش همه آن چیزی نیست که برای طی مسیر به آن نیازمندیم.

۲. واژه life در انگلیسی معادل دو کلمه یونانی است؛ یکی bio و دیگری zoo. برای نشان دادن این تفکیک اغلب میان living و life تمایز قائل می‌شوند. برای فرآیندهای حیاتی همچون reproduction و Growth معمولاً در یونانی از تعبیر zoo استفاده می‌کردند. یعنی وحش‌شناسی. ولی منظور از bio حیات نسبتاً وسیع و گسترده است. به یک فرآیند هیچ‌گاه bio نمی‌گویند. منظور ارسطو از «the best way of life»، منظور از the best way of living نیست. منظور ساحت، مقطع یا فرآیند خاصی نیست. life مجموعه‌ای است. ارسطو در بحث برهان غایت‌شناختی نتیجه می‌گیرد که life می‌تواند سعادت داشته باشد، نه living. یعنی برای فرآیند نسبتاً کوتاهی از زندگی تعبیر سعادت را به کار نمی‌برند. مثلاً فرآیند نسبتاً موفق تولیدمثل و رشد را سعادت‌مندانه نمی‌گویند، بلکه لفظ «سعادت‌مندانه» به bio تعلق می‌گیرد. بنابراین، در ترجمه‌های ارسطو باید بین life و living فرق گذاشت. living یعنی نوعی فعالیت حیاتی، ولی bio مجموعه‌ای کامل و مستمر است و reception, reproduction, growth, و understanding را شامل می‌شود. نکته دیگر اینکه ارسطو بعداً دیدگاه‌های مختلف درباره بهترین شیوه حیات را مطرح می‌کند. برخی بهترین شیوه حیات را مستغرق شدن در لذات دانسته‌اند و برخی مستغرق شدن در افتخارات، شرف و اجتماعیات است و برخی هم اندیشه‌ورزی (contemplation) را بهترین شیوه حیات دانسته‌اند.

□۳ If so, we should try to grasp, in outline at any rate, what the good is, and which is its proper science or capacity.

اگر چنین است که ما باید هدف داشته باشیم، باید بکوشیم به نحو کلی آن را بفهمیم و لزوماً اخلاق نمی تواند وارد جزئیات شود. مثلاً ارسطو می گوید هدف سعادت است و سعادت وابسته به فضایل است، اما اینکه فضایل چیست، در جاهای دیگری بحث می شود. مثلاً ارسطو جزئیات فضایل را در *خطابه بحث می کند*.^۳ ارسطو با مثال های مختلف درباره احکام جزئی اخلاقی بحث می کند. در *اخلاق نیکوماخوس* به نحو کلی بحث می کند و وارد جزئیات هنجاری نمی شود. در ادامه متن می گوید ما باید بکوشیم بفهمیم خیر چیست و کدام دانش یا قوه عهده دار آن است؛ همان خیری که قرار است غرض اخلاق و سیاست باشد. وی در اینجا از دو تعبیر Science و capacity استفاده می کند. Science مفهوم روشنی است؛ یعنی دانش. ولی capacity مفهوم چندان واضحی نیست و برخی مترجمان، از جمله راجر کریپز (Roger Cripps)، مترجم و ویراستار متون کلاسیک کیمبریج، به جای capacity می گوید faculty؛ faculty هم در فارسی کمی پیچیده است. هم معنای قوا دارد و هم معنای دانشکده. در اینجا بیشتر باید دانشکده ترجمه کنیم. فرق science و capacity، یا به قول ایشان faculty در این است که science چیزی است که موضوع روشنی دارد مثل ریاضیات؛ اما *خطابه نوعی capacity یا faculty است*. یعنی شبیه دانشکده است و چند دانش در آن هست. اصل لغت

capacity یعنی حالت تهیو ما برای فهم چیزی. مانند *خطابه که دانشی است که در آن از مهارت های مختلف استفاده می شود*. در *خطابه از برهان، منطق و مهارت های دیگر برای غرض خاصی استفاده می شود ولی موضوع مشخصی ندارد*. در اینجا ارسطو اشاره دارد به اینکه دانشی که درباره خیر مد نظر ما (یعنی خیر نهایی که اخلاق به دنبال آن است)

ارسطو می گوید علم سیاست بیشترین تناسب را با خیر بشر دارد. چون علم سیاست است که می تواند نقش کنترل کننده و محدود کننده داشته باشد. فرق اخلاق و سیاست در ارسطو این است که سیاست خیر شهر یا جامعه و کل افراد را در کلیتش دنبال می کند ولی اخلاق خیر تک تک افراد را دنبال می کند.

بحث می کند، کدام است. وی می خواهد این موضوع را دنبال کند و برای این منظور باید دانش سیاست را تعریف کند که کمی پیچیده است. چون ممکن است کسی پرسد ما می خواهیم اخلاق بخوانیم و این چه ربطی به سیاست دارد.

^۳ ترجمه خوبی از این کتاب را آقای اسماعیل سعادت انجام دادند که بسیار خوش خوان است و اخلاق واقعی ارسطو و جزئیات آن را باید در کتاب *خطابه خواند*

§۴ It seems proper to the most controlling science—the highest ruling science.”

ارسطو در ابتدای این بند باز از تعبیر «به نظر می‌رسد» استفاده می‌کند. یعنی هنوز چندان تحقیق و بررسی نشده و برداشت اولیه این است و تحقیق بیشتری می‌طلبد. به نظر می‌رسد بررسی خیر با دانشی که بیش از هر چیز نقش کنترلی دارد، متناسب است. نقش کنترلی یعنی چه؟ نقش کنترلی در سیاست به راحتی فهمیده می‌شود؛ یعنی کسی که نقش حاکمیتی دارد و این قدرت را دارد که به افراد بگوید چه بکنند و چه نکنند. در واقع، از نظر ارسطو، دانشی که بیشترین قدرت کنترلی را دارد سیاست است. چون دانش سیاست است که مثلاً به ما می‌گوید در این کشور کسی پزشکی بخواند یا نخواند؛ نقش محدود کردن دارد؛ و این نقش کنترلی به دلیل مصالح جامعه است. همه دانش‌ها و حرفه‌ها زیرمجموعه این دانش قرار می‌گیرند و دانشی است که نقش کنترلی آن بیش از هر دانش دیگری است. دانش‌های عملی و حتی تا حدی دانش‌های نظری زیرمجموعه این دانش قرار می‌گیرند. ارسطو می‌گوید علم سیاست بیشترین تناسب را با خیر بشر دارد. چون علم سیاست است که می‌تواند نقش کنترل‌کننده و محدودکننده داشته باشد. ممکن است پرسند با این وصف اخلاق در کجا قرار می‌گیرد. در واقع اخلاق موضوع بحث بود و قرار بود خیر افراد را مشخص کند. فرق اخلاق و سیاست در ارسطو این است که سیاست خیر شهر یا جامعه و کل افراد را در کلیتش دنبال می‌کند ولی اخلاق خیر تک تک افراد را دنبال می‌کند. ارسطو در هیچ جا نمی‌گوید سیاست اخلاق را به کار می‌گیرد، بلکه می‌گوید سیاست همان اخلاق است. فرقی بین سیاست و اخلاق وجود ندارد. هر دو از یک جهت شبیه هم هستند؛ همان‌طور که سیاست نقش محدودکننده دانش‌ها و فنون را دارد اخلاق هم دقیقاً در ساحت فردی همین نقش را دارد. یعنی همان نقش کنترلی که سیاست در فضای اجتماع دارد، اخلاق نیز در درون ما دارد. یعنی ما در قوای خودمان نوعی مهارکنندگی داریم. یعنی جنسشان یکی است. بنابراین، اینجا که تعبیر «بیشترین نقش کنترلی» را برای سیاست به کار می‌برد، در واقع برای اخلاق هم هست. چون خودش در جایی از اخلاق نیکوماخوس می‌گوید این کتاب مساهمتی (contribution) در سیاست است. اما سیاست به چه معنا؟ مسلماً منظور وی چیزی نیست که امروزه از سیاست می‌فهمیم و اخلاق و سیاست را جدای از همدیگر تصور می‌کنیم. اما سیاست در مفهوم یونانی از جنس اخلاق است. لذا دانشی که بیشترین نقش کنترلی را دارد سیاست است، ولی در واقع اخلاق جزئی از سیاست است؛ و این اخلاق و سیاست است که علوم دیگر را محدود می‌کند و نقش حاکمیتی دارد. تفاوت اینها در قلمروهایشان است و گرنه کارشان یکی است. به سخن دیگر، ما قرار است درباره خیر غایی سخن بگوییم. در ساحت فردی بحث از خیر غایی، همان اخلاق است، و در قلمرو جامعه، سیاست. در واقع، ارسطو گاهی اخلاق را حذف می‌کند؛ البته نه به این معنا که کنار می‌گذارد، بلکه آن را در قلمرو وسیع‌تری، که همان سیاست است، می‌بیند. اما به آن معنا نیست که اخلاق را کنار بگذارد یا وسیله‌ای برای سیاست بداند، بلکه اخلاق همان سیاست است ولی قلمروشان متفاوت است.

¶ And this appears characteristic of political science.

به نظر می‌رسد نقش بیشترین حاکمیت ویژگی سیاست است. بنابراین، دانش سیاست نقش مهمی در شناخت خیر غایی دارد.^۴

§ For it is the one that prescribes which of the sciences ought to be studied in cities, and which ones each class in the city should learn, and how far; indeed we see that even the most honored capacities—generalship, household management, and rhetoric, for instance—are subordinate to it.

زیرا این سیاست است که توصیه می‌کند چه دانش‌هایی باید در شهر (city) خوانده شود. مانند امروز حکومت تعیین می‌کرده است که چه درسی باید خوانده شود یا چه برنامه‌ای را تدارک ببینند. واژه city در یونان مفهومی متفاوت از شهر کنونی داشته است. امروزه city هویت استقلالی ندارد، ولی در یونان هر city مستقل بوده و برای خود دولتی داشته، و به اصطلاح دولت شهر بوده است.

حتی این سیاست است که مشخص می‌کند هر گروه اجتماعی از این شهر چه علوم و حرفه‌ای را یاد بگیرند و تا چه اندازه یاد بگیرند. در واقع، می‌بینیم حتی capacity‌هایی که خیلی محترم‌اند و در جامعه ارزش دارند، مانند فرماندهی، اقتصاد^۵ و خطابه، همگی در خدمت سیاست‌اند. خطابه هم خیلی مهم بود چون با خطابه برای خود موقعیت‌هایی را جلب می‌کردند. توجه داشته باشید که ارسطو در اینجا خود اخلاق را نمی‌آورد. چون اخلاق چیزی نیست که وسیله سیاست قرار گیرد. یعنی چنین نیست که سیاست مشخص کند که حد و حدود اخلاق چقدر باشد. همه آنچه وی در اینجا برشمرد (فرماندهی، اقتصاد، خطابه و ...) در خدمت سیاست‌اند. پس نقش کنترلی در اختیار

^۴. البته دانش سیاست امروزه چنین معنایی ندارد و مجزای از اخلاق محسوب می‌شود. البته در قدیم غیر از اخلاق و سیاست از تدبیر منزل نیز سخن می‌گفتند، که هر سه از یک جنس بودند. البته خود ارسطو نیز گاهی تدبیر منزل را چندان جدی نمی‌گیرد و از آن بحث نمی‌کند. البته در جهان اسلامی رساله‌های خوبی درباره تدبیر منزل نگاشته شد. آقای رضا پورجوادی این رساله‌ها را گردآوری و منتشر کرده و مقدمه خوبی بر آن نگاشته است. بعدها اساساً بحث تدبیر منزل از اخلاق حذف شد. البته تدبیر منزل بحث مجزا و در عین حال بینینی بود که هم به اخلاق ربط داشت و هم به سیاست. از برخی جهات نمی‌شد چندان نگاه سیاسی به خانواده داشت. چون خانواده بیشتر با دوستی تناسب داشت تا سیاست که بیشتر متناسب با عدالت است. به نظر ارسطو، خیر نهایی که سیاست دنبال می‌کند همان عدالت است. در اخلاق نیز خیر نهایی همان عدالت است. عدالت مادر فضایل است. هم در درون و هم در بیرون باید عدالت حاکم شود.

^۵. تعبیر household management یعنی اقتصاد؛ ارسطو بین سه چیز تفکیک می‌کرد: اخلاق، سیاست و اقتصاد (economic). اکونومیک همان تدبیر منزل است. در آن زمان اقتصاد اهمیت فراوانی داشت.

سیاست است و این سیاست است که می‌تواند درباره خیر بشر سخن بگوید. این همان چیزی است که ارسطو می‌خواهد به آن برسد. دانشی که وی در ادامه توضیح خواهد داد دو بخش دارد؛ یک بخش آن همان اخلاق است و بخش دیگر آن سیاست. ممکن است این پرسش پیش آید که: اگر چنین باشد پس تفاوت اخلاق و سیاست در چیست؟ آیا اینها فرق ماهوی دارند؟ اگر اخلاق دنبال خیر افراد است، جامعه چیزی جز خیر افراد ندارد. خیر جامعه همان خیر افراد است؛ اگر خیر افراد حاصل شود خیر جامعه نیز حاصل شده است. معنایی ندارد که خیر بشر را جدای از خیر افراد بدانیم. ارسطو این را قبول ندارد و به نظرم یکی از نکته‌های خوب بحث‌های ارسطو است. ممکن است تعریف کلی این دو یکی باشد، ولی وقتی بخواهید این را در سطح جامعه اجرا کنید الگوها، قوانین و فرمول‌ها با سطح فردی فرق می‌کند. یعنی نمی‌شود همه چیزهایی که برای فرد طراحی می‌کنید، در سطح جامعه بیاورید. به همین دلیل سیاست مفهوم عمیق‌تری پیدا می‌کند. ممکن است شما در حد خودتان اخلاقتان خوب باشد و بتوانید خودتان را اداره کنید و عدالت را در خودتان ایجاد کنید، اما لزوماً چنین نیست که بتوانید عدالت را در جامعه اجرا کنید. چون سازوکارهای عدالت در جامعه با سازوکارهای عدالت در فرد متفاوت است. به نظرم یکی از مشکلاتی که ما در عرصه اخلاق در بخش اجتماع داریم همین است؛ یعنی این دو مقوله را به خوبی تفکیک نمی‌کنیم. گاهی همان برنامه‌هایی را که برای اخلاق فردی است در سطح جامعه می‌آوریم و با همان شیوه و همان الگو اجرا می‌کنیم. در حالی که هر چند جامعه از افراد تشکیل می‌شود ولی همه افراد یک جور نیستند و شخصیت‌هایشان متفاوت است. بنابراین، مفهوم سعادت و سعادت جمعی در بخش سیاست پیچیدگی‌های بیشتری پیدا می‌کند. پس دانستن اخلاق برای سیاست کافی نیست. این دو جدای از هم هستند؛ گرچه جنس و غرضشان یکی است، اما دو کار متفاوت‌اند.

§v And since it uses the other sciences concerned with action,” and moreover legislates what must be done and what avoided, its end will include the ends of the other sciences, and so this will be the human good.

وی در اینجا می‌خواهد اهمیت و برتری سیاست بر دیگر دانش‌ها را توضیح دهد. لذا می‌گوید «چون سیاست است که دیگر علوم مرتبط با عمل یا فنون عملی را به کار می‌گیرد و حتی سیاست قانون وضع می‌کند و می‌گوید چه چیزی باید انجام شود و از چه چیزی باید اجتناب شود، پس سیاست نقش تعیین‌کنندگی دارد و غایت سیاست غایت علوم دیگر را هم در بر می‌گیرد». این استدلال ارسطو از نظر خیلی‌ها استدلال درستی نیست. عبارت ارسطو روشن است. وی می‌گوید چون سیاست نقش حاکمیتی دارد و مشخص می‌کند چه بکنیم و چه نکنیم، پس به یک معنا مثلاً غایت پزشکی که سلامت است، در غایت سیاست گنجانده شده است. خیلی‌ها گفته‌اند هیچ ارتباطی ندارد که غایت دیگر علوم در غایت سیاست گنجانده شود. چون غایت سیاست مشخص است. غایت سیاست همان محدودکنندگی و اداره خیرهای مختلف است. معنایش این نیست که خیرش از دیگر خیرها وسیع‌تر است. خودش خیر دیگری

دارد نه اینکه سایر خیرها را در خود می‌گنجانند. هرچند سیاست بر پزشکی یا فرماندهی اعمال قدرت می‌کند اما غایت پزشکی و فرماندهی در سیاست نیست. این اشکالی است که بسیاری از شارحان کرده‌اند و گفته‌اند از اینکه سیاست یا اخلاق نقش کنترلی دارند، نتیجه نمی‌شود که خیر چیزهای دیگر در اینها مندرج شده است.^۶ در ادامه متن نتیجه می‌گیرد که همان خیر انسانی که از همه وسیع‌تر است و همه چیز برای آن است همان چیزی است که همه خیرات در آن تعریف می‌شوند. این دوباره همان مشکل قبلی را دارد. چون ممکن است کسی بگوید خیر پزشکی

سلامت است، ولی سیاست در اصل ربط چندانی به سلامت ندارد. غایت سیاست چیز دیگری است. غایت سیاست این است که هر چیزی در جای خودش قرار گیرد؛ و نقش کنترلی دارد، اما نقش محدودکنندگی که غایت سیاست است غایت بشریت نیست. ارسطو نتیجه گرفت غایت سیاست، همان خیر بشریت است. هرچند ممکن است از طریق

در متن اخلاق و سیاست ارسطو، از معاد و شریعت چیزی گفته نشده، اما معنایش این نیست که از مضامین دینی در اخلاق استفاده نکرده است، بلکه اخلاق وی پر از مضامین دینی است. به یک معنا خدا در اخلاق ارسطو حضور فراوانی دارد.

سیاست پزشکی مدیریت شود، اما این به آن معنا نیست که غایت سیاست غایت پزشکی است و آن را در بر می‌گیرد. اینها دو بحث مجزا هستند. غایت سیاست اداره غایت‌های دیگر است، اما این بدان معنا نیست که غایت‌های دیگر در آن مندرج باشند که بعد بگوییم غایت سیاست خیر بشریت است. آیا واقعاً غایت سیاست خیر بشر است؟ غایت سیاست چیست؟ سیاست برای این است که اعمال قدرت کند. آیا واقعاً این خیر بشر است؟ یا این ابزاری است برای خیر بشر؟ اینکه خیر بشر نیست. اشکال منتقدان به این بخش از سخن ارسطو این است که سیاست مدیریت می‌کند و این چیزی غیر از خیر بشر است. کسانی مانند ریو به این اشکال پاسخ داده‌اند و کمی عمیق‌تر نگاه کرده‌اند. آنها این طور پاسخ داده‌اند که نباید عملکرد سیاست را صرفاً محدودکنندگی دانست، عملکرد سیاست عدالت است. در واقع، باید مفهوم وسیع‌تری همچون عدالت را در نظر بگیریم. اگر عدالت را در نظر داشته باشیم درست در می‌آید. عدالت خیر بشر است. در عدالت است که بشر خیر را تجربه می‌کند. غایت سیاست عدالت است. وقتی سیاست در جامعه باشد خیر بشر محقق می‌شود. هرچند در زیرمجموعه خیر بشر خیرهای مختلفی وجود دارد، ولی خیر واقعی و عنوان عام آن عدالت است. برخی کل‌ها وجود دارد که آن را کل‌های انحلالی می‌نامیم. مثلاً تفریح، کل انحلالی برای ماهی‌گیری است. یعنی خود ماهی‌گیری تفریح است. این گونه غایات و کل‌ها را کل‌های انحلالی می‌نامند. عدالت هم، چنین کلی است؛ اگر باز شود سلامت، رفاه و مطلوبات بشر در آن هست، اما عنوان عامشان عدالت است. در اخلاق هم همین طور است. وقتی می‌گوییم می‌خواهم در درون من عدالت باشد یعنی عفت باشد؛ عدالت

^۶ در ادامه خواهیم گفت که چگونه می‌توان به این اشکال پاسخ داد.

چیزی در عرض عفت نیست. لذا ارسطو می گوید عدالت مادر فضایل است. پس عدالت، قوه جداگانه‌ای ندارد. در اندیشه ارسطو به هر یک از فضایل قوه‌ای نسبت داده می‌شود.^۷ عفت به قوه شهویه مربوط است و شجاعت به قوه غضبیه، و حکمت به قوه ناطقه. عدالت فضیلت کدام قوه است؟ عدالت قوه جدایی ندارد، بلکه کل انحلالی است. یکی از بزرگان اخلاق اسلامی که می‌کوشد ادعای مجزایی را مطرح کند مرحوم دوانی است که در اخلاق جلالی سعی دارد قوه جداگانه‌ای را برای عدالت ترسیم کند. وی نفس‌شناسی افلاطونی را نمی‌پذیرد و می‌گوید نفس چهار جزء دارد. وی جزء چهارم را اراده می‌نامد و عدالت را به آن نسبت می‌دهد. یعنی عفت یعنی شجاعت. بنابراین اگر این جور نگاه کنیم اشکالی که به ارسطو می‌کنند شاید اشکال واردی نباشد. وی می‌کوشد از سنت رایج افلاطونی - ارسطویی کمی فاصله بگیرد ولی چندان در این ادعا و نوآوری موفق نیست. پس عدالت همان عفت، شجاعت و حکمت است. اگر از این منظر بنگریم شاید اشکالی که بر ارسطو وارد می‌کنند چندان وارد نباشد. وقتی می‌گوید غایت سیاست همه غایات را در خودش می‌گنجاند منظورش این نیست که با وجود عدالت دیگر نیازی به پزشکی نیست، بلکه پزشکی خودش غایت دیگری دارد و با عدالت حاصل نمی‌شود، اما این عدالت است که به پزشکی معنا می‌دهد و غایتش را تحقق می‌بخشد.

§۸ Foreven if the good is the same for a city as for an individual, still the good of the city is apparently a greater and more complete good to acquire and preserve. For while it is satisfactory to acquire and preserve the good even for an individual, it is finer and more divine to acquire and preserve it for a people and for cities.” And so, since our line of inquiry seeks these [goods, for an individual and for a community], it is a sort of political science.”

حتی اگر آن خیری که اخلاق و سیاست با هم دنبال می‌کنند یکی باشند (مثلاً همان سعادت یا عدالت)، اما چون خیری که برای سیاست است، برای جامعه دنبال می‌شود بیشتر از خیری که برای فرد است ارزش دنبال کردن دارد. البته این به آن معنا نیست که اخلاق کنار گذاشته شود، بلکه می‌خواهد بگوید در مقام مقایسه شأن سیاست شأن ارزشمندتری است. سیاست کامل‌تر و پیچیده‌تر است و قواعد بیشتری دارد. طبیعتاً ارزش بیشتری هم نسبت به اخلاق دارد. اگرچه این دو یکی هستند، اما آنچه برای شهر طلب می‌شود آشکارا خیر کامل‌تری است که دنبال شود و بتوانیم آن را ایجاد کنیم. این خیلی رضایت‌بخش است که ما سعادت فردی را بیاییم و برای فرد ایجادش کنیم ولی سیاست خیلی برای ملت رضایت‌بخش‌تر است و به کار خدایان نزدیک‌تر. تعبیر divine در ارسطو تعبیر جالبی است. وقتی می‌خواهد بگوید کاری ارزشمندتر است از این تعبیر استفاده می‌کند. در اخلاق ارسطو شریعت و معاد

^۷. این قوای سه‌گانه بر اساس تعریف افلاطون از نفس است که برای آن سه جزء قائل می‌شود و به هر جزء قوه‌ای را نسبت می‌دهد.

در کار نیست. نهایت چیزی که گفته می‌شود این است که بهترین کار تشبه به خدایان است. البته در خارج از اخلاق ارسطو، یعنی در مباحث دیگر وی اشاراتی هست، ولی در متن اخلاق و سیاست از معاد و شریعت چیزی گفته نشده، اما معنایش این نیست که از مضامین دینی در اخلاق استفاده نکرده است، بلکه اخلاق وی پر از مضامین دینی است. مثلاً تعبیر *contemplation* در ارسطو همان شهود خدایان است. خدایان هم در ارسطو شرک نیست، بلکه منظور عالم الوهی است. بنابراین *divine* یعنی بالاترین و بهترین چیز. پس به یک معنا خدا در اخلاق ارسطو حضور فراوانی دارد. حتی در مبانی متافیزیکی ارسطو نیز خدا حضور دارد. چون غایت‌انگاری و غایت‌مندی هستی بدون اعتقاد به خدا چندان تبیین نمی‌شود. گرچه بعدها نوارسطویان مدعی شدند که ما می‌توانیم خدا را حذف کنیم ولی اخلاق ارسطویی را داشته باشیم، اما در خود ارسطو چنین نیست، هرچند شریعت و معاد و ... نیز در اندیشه وی جایگاهی ندارد. این شاخه‌ای از دانش است که ما در آن هستیم و دنبال خیر برای جامعه و فرد است. پس می‌توان گفت موضوع بحث ما، یعنی اخلاق، خودش نوعی علم سیاست و یکی از شاخه‌های آن است. بنابراین، می‌توان گفت سیاست در اصطلاح ارسطو دو معنا دارد؛ یک معنای عام‌تر که شامل اخلاق، اقتصاد، تدبیر منزل و ... است؛ و یک معنای خاص‌تر که رقیب اخلاق و در عرض آن است. در اینجا معنای عام را مراد می‌کند. تا اینجا روشن شد که ماهیت اخلاق ماهیت حاکمیتی است. یعنی در واقع دانش اخلاق تعیین حد می‌کند و نقش اداره‌ای دارد و الزام‌ها را تعریف می‌کند. البته در دوره جدید، به‌ویژه پس از هیوم، اخلاق از الزام‌ها به سمت منافع رفت و سود و لذت را جدی‌تر گرفت. در گذشته اخلاق بیشتر ماهیت سلبی و کنترلی داشت.